

معناشناسی انفعالات و واکنش های منفی «سمع» در قرآن کریم

دکتر محمد رضا حاجی اسماعیلی*

فاطمه شرکت**

چکیده:

انسان برای فهم معارف الهی و درک اسرار جهان هستی با دو ابزار بیرونی «حواس» و درونی «فطرت» بد را از خوب و زشت را از زیبا باز می شناسد. حال چنانچه از این مجاری ادراکی به گونه ای مناسب و درست بهره ببرد، در پرتو شکوفایی آن به سعادت و رستگاری می رسد؛ و اگر آن را اسیر امیال و هواهای نفسانی خود نماید، پایانی جز ضلالت و شقاوت نخواهد داشت. حس شنوایی و گوش یکی از اعضای اصلی بدن و مجاری ادراکی انسان است که بسیاری از ادراکات، لذت ها، محسوسات و معرفت ها از طریق آن دریافت، و روح و نفس انسانی از آن متأثر می گردد. انسان که بر اساس حکمت الهی موجودی اختیارمند است، نسبت به این ابزار توانایی کنترل دارد و با توجه به صفات و ویژگی های درونی خود نسبت به آنچه می شنود، از جمله پیام های خداوندی که از طریق پیامبران به گوش انسان ها رسیده است، منفعل گردیده و واکنش نشان می دهد که به دو حوزه مثبت و منفی تقسیم می شود. در این نگارش انواع واکنش ها و انفعالات منفی انسانی که در برابر شنیدن پیام های دعوت

* استادیار دانشگاه اصفهان گروه الهیات، تلفن: ۰۹۱۳۱۱۴۰۵۱۱

پست الکترونیکی: m.hajis@ltr.ui.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد رشته الهیات گرایش علوم قرآن و حدیث، تلفن: ۰۹۱۳۱۶۶۳۰۷۲

پست الکترونیکی: estekhreh14@gmail.com

مستخرج از پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد: معنی شناسی سمع در قرآن

خداوند در قرآن کریم اشاره گردیده، تبیین و با استفاده از روش های نوین معناشناسی مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرد.

واژه‌های کلیدی: معناشناسی، سمع در قرآن، شنیدن، حس شنوایی.

مقدمه

موضوع معرفت دینی و چگونگی معناپژوهی متون دینی از جدی‌ترین محورهای در عرصه پژوهش های دینی در عصر حاضر است؛ بدیهی است که گذشت زمان و گسترش تحولات فرهنگی و اجتماعی، و رشد علوم مختلف، پرسش‌های جدیدی را در افکنده که نمی‌توان تنها براساس میراث علمی کهن، این پرسش‌های نوپدید را به چالش کشاند. پیدایش نگرش‌های نوین در زبان‌شناسی جدید، نشانه‌شناسی، هرمنوتیک، معناشناسی و ... پرسش‌های بسیار دقیقی را پدید آورده است که افق نگاه به آن‌ها، بسترهای ویژه‌ای را در تفسیر و معناشناسی فراهم ساخته و رهیافت‌های متفاوتی را در پی داشته است؛ به سبب ارتباط تنگاتنگ معناشناسی با تفسیر متن، از سوی قرآن پژوهان نوگرا استقبال بسیاری از این دانش شده است، چرا که در تفسیر قرآن کریم، اهتمام بر کشف و پرده‌برداری از مقصود خدا در کلمات و دریافت معانی است که البته باید با ضابطه و منطق صحیح و لحاظ اوصاف الهی و بر اساس واژگان و ساختار موجود قرآن انجام بگیرد، از این رو، هر دانشی که به گونه‌ای به این حوزه مربوط شود و در کشف دلالت الفاظ تلاش کند، مورد توجه قرار می‌گیرد. با تبیین اهمیت این دانش در آغاز مروری بر معنی‌شناسی و روش به کار برده شده در این پژوهش صورت می‌گیرد.

نخستین سطح در معناشناسی هر متن از جمله قرآن کریم، شناخت معنای مفردات و واژگان آن است که در آن فهم عمیق‌تر و آشنایی با وجوه مختلف یک واژه و یا یک اصطلاح صورت می‌گیرد. در گام اول واژگانی که پیام را در ترکیب ساختاری عبارات ویژه جای داده است جستجو می‌شود. ملاحظه ویژگی‌های ادبی، دلالی و بافت و سیاق ترکیبی جمله و استفاده از روش‌ها و رویکردهای معنی‌شناسی، مرحله بعدی است. و در نهایت کار معناشناسی، این اندیشه و تدبر خواننده و قدرت اجتهاد و تفقه دینی اوست که به نوبه خود در چگونگی کشف معنا اثرگذار است و به عنوان آخرین گام در معناشناسی مفاهیم قرآنی محسوب می‌گردد (سعیدی روشن، ۱۳۸۳: ۲۰).

این پژوهش به تبیین و شرح واکنش‌ها و انفعالات مربوط به حوزه «سمع» در آیات قرآن کریم در حوزه منفی پرداخته است. منظور از واکنش‌ها و انفعالات، برخوردها و بازتاب‌هایی است که انسان‌ها پس از شنیدن کلام پیامبران از خود بروز داده‌اند که در دو رویکرد متقابل قابل تقسیم‌بندی و بررسی است. لذا در ابتدا مروری بر مفهوم معناشناسی و روش به کار گرفته شده در این نگارش گردیده، سپس مفهوم لغوی سمع تبیین شده و در نهایت انفعالات منفی سمع و آیاتی که به این انفعالات اشاره دارند مورد بحث قرار گرفته است.

بررسی مفهوم معناشناسی، بافت و حوزه‌های معنایی

معناشناسی: زبان نظامی از نشانه‌های قراردادی است که تمامی حوزه‌های ساختاری آن، از نظام واجی گرفته تا نظام واژگانی و نحوی و غیره برای انتقال معنی پدید آمده‌اند و مهمترین نقش زبان انتقال معنی است (کروز، ۱۳۸۴: ۱۱۲). زبان‌شناسی دارای

حوزه‌هایی وسیع است. یکی از این حوزه‌ها حوزه لفظ و دیگری حوزه محتوا است. در حوزه لفظ، زبان شناسی با صورت و شکل ساختاری کلمات و عناصر زبانی و در حوزه محتوا با معنای الفاظ بسیط و در حالت ترکیبی آن‌ها سر و کار دارد، این حوزه از زبان شناسی را «معنا شناسی» خوانند که در زبان انگلیسی با واژه «semantics»، در زبان عربی «علم الدلاله» (به فتح و کسر دال) و «علم المعنی» مشهور است. معناشناسی با عبارات «بررسی معنا»، «دانشی که به بررسی معنا می‌پردازد»، «شاخه‌ای از دانش زبان شناسی است که به نظریه معنا می‌پردازد» (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۱۹)، «مطالعه علمی معناست، و منظور از مطالعات علمی توصیف پدیده‌های زبانی معنا در چارچوب یک نظام و سیستم است» تعریف شده است (صفوی، ۱۳۸۷: ۲۸). هدف معنا شناسی، روشمند کردن مطالعه و بررسی متون یا کلام و استخراج معنا است، و در پی معرفی راه‌هایی است که با آن بتوان هر نوع متن یا سخن، اعم از کلامی یا غیر کلامی را معرفی کرد (شعیری، ۱۳۸۸: ۴). رویکردهای بررسی معنا در نظریات مختلفی از جمله نظریه بافت، نظریه حوزه‌های معنایی و نظریه تحلیلی و ... بیان شده است. این اختلاف نگرش به معنا و شیوه‌ها و تئوری‌های متعدد و متنوع و اختلاف در تعریف آن از اختلاف روش ناشی می‌شود (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۴۹).

بافت: همانطور که اشاره شد یکی از تئوری‌ها و نظریه‌ها، نظریه بافت (context) است. معنای کلمه به نظر طرفداران این نظریه، «کاربرد آن در زبان» یا «شیوه کاربرد آن» و یا «نقشی که ایفا می‌کند» است و معنا از خلال قرار گرفتن در بافت کشف می‌شود. طرفداران این نظریه معتقدند که بیشتر واحدهای معنایی در مجاورت واحدهای

دیگر قرار می‌گیرند و معانی این واحدها تنها با ملاحظه‌ی واحدهای دیگری که در کنار آن‌ها واقع می‌شوند، قابل توصیف یا تعیین هستند. این واحدها را نشانه‌زبانی یا بافت‌زبانی گویند. بنابراین بررسی معانی کلمه‌ها، تحلیلی از بافت‌ها یا موقعیت‌هایی که در آن‌ها می‌آیند، حتی بافت‌های غیرزبانی را می‌طلبد (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۶۵).

بافت را می‌توان مجموعه عواملی دانست که در تعبیر معنی موثرند. بافت را در دو گونه‌زبانی و غیرزبانی از یکدیگر متمایز می‌سازند؛ بافت‌زبانی بر محیط‌زبانی یک واحد زبان یعنی بر روابط دستوری و معنایی این واحد با دیگر واحدهای زنجیره گفتار یا متن دلالت دارد و بافت غیرزبانی تمامی اشیا و اعمال پیرامون گوینده و شنونده را به هنگام تولید واحد زبانی مورد بحث و نیز دانش مشترک گوینده و شنونده را در بر می‌گیرد (صفوی، ۱۳۸۷: ۲۱۲).

روش بافت‌زبانی روشی است که همواره مورد استفاده مفسران متقدم و متأخر با اصطلاح سیاق قرار گرفته است؛ البته با توجه به تعاریفی که معناشناسان برای بافت‌زبانی ارائه می‌دهند بافت‌زبانی فراتر و گسترده‌تر از سیاقی است که مورد استفاده مفسران بوده است (لسانی فشارکی، ۱۳۸۹: ۷۳)، از همین رو با توجه به نقش بافت در تبیین آیات در این پژوهش از تفاسیر بهره‌گرفته می‌شود.

حوزه‌های معنایی: یکی دیگر از شیوه‌های زبان‌شناختی، نظریه حوزه‌های معنایی است، حوزه معنایی (semantic field) یا حوزه قاموسی (lexical field) همان مجموعه‌ای از کلمه‌ها هستند که دلالت آن‌ها به هم ارتباط دارد و معمولاً تحت واژه‌عامی که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد، جای می‌گیرند.

این رابطه میان مفهوم واژه‌ها در یک حوزه معنایی از مسایل مهمی است که به هنگام مطالعه مفاهیم مورد توجه قرار می‌گیرد (صفوی، ۱۳۸۵: ۹۷). این نظریه می‌گوید: برای این که معنای یک کلمه فهمیده شود باید مجموعه کلمه‌های مرتبط به آن از حیث معنایی نیز فهمیده شوند. بنابراین معنای کلمه عبارت است از حاصل روابط آن با کلمه‌های دیگر در درون حوزه قاموسی؛ و هدف تحلیل حوزه‌های معنایی، گردآوری تمام واژگانی است که به حوزه مشخصی اختصاص دارند و کشف رابطه یکی با دیگری و نیز رابطه آن با اصطلاح عام و فراگیر است (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۷۳).

در این رویکرد معناشناسی، تحقیق و مطالعه‌ای تحلیلی درباره کلمات و کلیدی کانونی زبان است به آن منظور که سرانجام، جهان بینی قومی، مورد موشکافی و ارزیابی دقیق، قرار گیرد. به بیان دیگر، معنی‌شناسی، علم تحقیق در خصوص ماهیت کلمات کلیدی، بنیادی و کانونی زبان است (ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۴). کلمه کانونی یک کلمه کلیدی خاص است که نماینده و محدود کننده یک حوزه و میدان معنی شناختی و نسبتاً مستقل و متمایز در درون یک کل معنایی است (همان: ۲۸).

اندیشه میدان معنایی یا حوزه واژگانی نظریه‌ای است که برای مجموعه‌ای از کلمات که دارای پیوند معنایی هستند و معمولاً تحت یک عنوان قرار می‌گیرند، وضع شده است. و مطالعه روابط در درون یک حوزه معنایی، شامل تحلیل عناصر معنایی موجود در حوزه واژگانی بوده و کشف روابط معنایی میان این کلمات از اهداف آن است. هدف در این پژوهش، تحلیل عنصر معنایی واکنش و انفعال در میدان معنایی «سمع»

در قرآن کریم و تبیین ارتباط «سمع» با مجموعه انفعالات منفی آن در کلام وحی است.

بررسی مفهوم روابط همنشینی: روابطی در تار و پود واژه های زبان تنیده است و سبب می گردد تا الگوهای معنایی خاصی بر حضور واژه های زبان حاکم باشد (کروز، ۱۳۸۴: ۱۲۳)، از جمله این روابط، روابط همنشینی است. روابط هم نشینی (syntagmatic relations) یکی از نشانه های زبانی است که مربوط به ترکیب کلمات در جمله یا کلام می باشد و به کلماتی که در جوار یک کلمه قرار گرفته اند کلمات هم نشین آن کلمه گفته می شود. در معنی شناسی زبانی به فرایند همنشین شدن واحدهای واژگانی بر روی محور همنشینی، همنشینی معنایی گویند. این فرایند سبب می گردد تا در زبان خودکار واحدهای همنشین شده تابع افزایش معنایی و کاهش معنایی قرار گیرند و یا با همنشینی کنار هم معانی متفاوتی به دست آورند (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۶؛ افراشی، ۱۳۸۱: ۲۸).

در این فرایند همنشینی نظام حاکم بر زبان نظام نظام «و...و» است؛ یعنی عوامل دخیل در متن و وقایع در کنار یکدیگر قرار می گیرند و امکان حذف یکی و جانشینی دیگری نیست و ارتباط بین عوامل زبانی از نوع ترکیبی یا پیوسته است. هر عامل در کنار عامل دیگر قرار می گیرد و سبب تکمیل شدن آن می شود به همین دلیل حضور همه عوامل زبانی در کنار یکدیگر ضروری است (شعیری، ۱۳۸۸: ۱۰۸-۱۰۹).

با توجه به اهمیت روابط همنشینی که منجر به کشف معارف نهفته در آیات از طریق بررسی عبارات همنشین فعل سمع و تبیین اصطلاحات کلیدی موجود در آیات می

شود، یکی از روش‌های مورد استفاده در این نگارش برای انفعالات سمع توجه به روابط همنشینی است.

در این نگارش از این مفاهیم و روش‌های معناشناسی در انتخاب آیات و سپس اتصال آن‌ها در یک چینش معنادار برای دستیابی به واحد معنایی واکنش‌ها و انفعالات منفی «سمع» استفاده شده است.

مفهوم‌شناسی واژه «سمع»:

سمع (مصدر)، گوش یا حس شنوایی در گوش که صداها را درک می‌کند معنا شده است و فعل آن یعنی شنیدن «سَمِعَ» است (ابن منظور: ۱۴۱۴ق، ج ۸: ۱۶۳؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۳۴۹؛ راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۲۵۷).

راغب در مفردات می‌نویسد: چهار کاربرد و تعبیر واژه سمع در آیات قرآن کریم مطرح شده است: خود گوش؛ فعل شنیدن؛ فهم و ادراک؛ و طاعت و فرمانبری حق (راغب، ۱۴۱۲، ج ۲: ۲۵۷). برای مثال در «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (بقره، ۲۸۵) یعنی شنیدیم و فرمانبرداری نمودیم. و در آیه: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (انفال، ۲۱) جایز است که معنای سمعنا «فهمیدیم» و معنای «هم لا یسمعون» آن‌ها نمی‌فهمیدند، باشد و یا معنایش، فهمیدن باشد اما به موجب آن عمل نمی‌کردند چرا که زمانی که به مقتضای آنچه را که می‌گفتند، شنیدیم و فهمیدیم عمل نمی‌کنند، در واقع در حکم این است که چیزی را نشنیده باشند، و در آیه «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا» (انفال، ۲۳) نیز یعنی اگر خداوند خیری در آن‌ها می‌دانست قدرت فهمشان می‌داد به این معنی که برای آن‌ها نیرویی قرار می‌داد که

با آن بفهمند (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۲۵۷).

مصطفوی می نویسد: اصل واحد در این ماده ادراک اصوات و صداها خواه به واسطه عضو گوش جسمانی یا به وسیله قوه روحانی و نور باطنی است یا به سبب احاطه وجود و قیومیت مطلق است. نمونه های معنای اول در آیات «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ...، سَمِعْنَا وَ اطْعْنَا...، فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ...، وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ...، يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ»؛ نمونه های معنای دوم در آیات «إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا...، نَفَرًا مِنْ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ...، وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى...، لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى»؛ نمونه های معنای سوم که خاص خداوند متعال است در آیات «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ...، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا...» آمده است. و در مورد معنای آیات «وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا»، «قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ» گفته شده است که سماع و شنیدن ادراک است و هنگامی که شخصی درک نکند، نمی شنود و ناشنواست (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۵: ۲۰۸-۲۰۹ و ۲۱۳).

اما اسماع (مصدر در باب افعال) به معنای شنویدن است، برای مثال در آیات «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى...» (نمل، ۸۰) یعنی تو شنویدن یا فهماندن مردگان را نمی توانی و در آیه «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَكَّؤُا...» (انفال، ۲۲) نیز ظاهراً بمعنی فهماندن و دانا کردن است. نیز واژه استماع (مصدر در باب استفعال) به معنای گوش دادن آمده است، برای مثال در آیات «قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ...» (جن، ۱)، «وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (طه، ۱۳) (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۲۴).

همچنین در دانش وجوه برای واژه «سمع» در قرآن بعضی به دو وجه اشاره کرده: وجه

اول شنیدن ایمان به قلب مثل: «ما كانوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ» (هود، ۲۰)؛ و وجه دیگر شنیدن به گوش، مثل: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ...» (آل عمران، ۱۹۳) (دامغانی، ۱۳۶۶: ۴۱۹-۴۱۸؛ نفلیسی، ۱۳۷۱: ۱۳۴-۱۳۵) و بعضی آن را بر نه وجه حمل کرده اند: سمع قلب (بقره، ۷)، سمع گوش (یونس، ۴۲)، سمع بدون آلت (بقره، ۱۸۱)، قبول (بقره، ۲۸۵)، مجیب (آل عمران، ۳۸)، قوال (مائده، ۴۱)، جاسوسی (توبه، ۴۸)، طاعت (سجده، ۲۶)، و شهادت (یس، ۲۵) (حیری نیشابوری، ۱۳۸۰: ۲۹۵-۲۹۶).

واژه سمع گاهی با حروف جر متعدی شده است مثل: سمع - الیه (به او گوش فرا داد)، سمع - مِنْهُ و لَهُ: به او عطا کرد یا بخشید، سمع - لَهُ اللَّهُ (خداوند او را اجابت فرمود) (مهیار، ۱۳۷۰: ۴۹۹). خداوند در هر موضعی از قرآن واژه سمع، را درباره مومنین اثبات نموده و آن را از کافرین نهی می کند، و گاهی تشویق بر به کار بردن نیروی شنوایی است و یا قصد و هدف تصور در معنی شنیدن، و اندیشیدن در آن است (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۲۶۰).

- مِنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالْسِتِّهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَكُودُوا لَهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء، ۴۶)

در بخش نهایی این آیه که کلمه سمع همراه با اطاعت آمده است نشان دیگری بر انفعال اطاعت بر سمع دارد. متن آیه سخن از برخورد قوم یهود و سخنان عداوت آمیز و آمیخته با جسارت و بی ادبی آن ها دارد. مفسران در تفسیر این آیه گفته اند برخی از یهود از جمله هایی که مسلمانان پاکدل در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

می‌گویند سوء استفاده کرده و آن جمله‌ها را با معانی دیگری برای مسخره کردن به کار می‌برند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۴۰۵)، کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند، و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین و با درآمیختن عبری به عربی می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو که کاش ناشنوا گردی. در این صورت مراد از تحریف کلمات از مواضعش این خواهد بود که کلمه‌ای را در غیر آنجایی که باید به کار رود استعمال کنند. و نیز از روی استهزا و به قصد مذمت و بی‌احترامی می‌گویند: را عنا، و اگر آنان می‌گفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم، و بشنو و به ما بنگر»، قطعاً برای آنان بهتر و درست‌تر بود، ولی به علت این کارشان که تعبیر به کفر شده است مورد لعنت خداوند قرار می‌گیرند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۵۸۱-۵۸۰).

بررسی واکنش‌ها و انفعالات منفی سمع در قرآن

منظور از انفعالات منفی انفعالات و عکس‌العمل‌هایی است که انسان‌های خفته نسبت به سخنان پیامبر و کلام الهی از خود بروز داده‌اند و مورد نظر و قبول پروردگار متعال نبوده و موجب سقوط و شقاوت انسانی است.

لغو: کلام بی‌فائده و بی‌اعتنا را گویند (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۹۶). کلام لغو آنست که اعتنائی به آن نیست و از روی عدم تفکر است (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۷۴۲). کلمه «الغوا» امر از مصدر لغو است، و لغو به معنای هر چیزی است که اصل و ریشه‌ای نداشته باشد، و در کلام به معنای آن گفتاری است که معنا نداشته باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۵۸۹).

– وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ (فصلت، ۲۶)

آیه مورد بحث گوشه‌ای از انحراف و بد اندیشی مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مجسم می‌سازد. در شان نزول آیه آمده است که هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه صدای خود را به تلاوت قرآن مجید و کلمات شیرین و جذاب و پر محتوای خداوند بلند می‌کرد مشرکان با هم جمع می‌شدند، مردم را از او دور می‌کردند و سر و صداها بی معنا در می‌آوردند و سخنان بیهوده می‌گفتند و صفیر می‌زدند و دست بر دست می‌کوفتند، و می‌گفتند: سوت و صفیر بکشید، و صدا را به شعر بلند کنید تا سخنان او را نشنوید! که به این وسیله مردم آیات قرآن را نشنوند و در نتیجه اثرش لغو گردد (امین، ۱۳۶۱، ج ۱۱: ۳۲۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۲۶۵).

بعضی «الْعَوَا فِيهِ» را در آن باطل داخل کنید، معنا کرده اند که شاید منظور معارضه به لغو و باطل است یعنی در مقابل آن ایستادگی کنید و در موقع خواندن آن داد و بیداد کنید تا مفهوم نگردد و از تأثیر ساقط شود (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۹۷).

ازلاق به ابصار: اصل واحد در این ماده زلل و لغزش و سقوط است. اصل زلق محلی است که قدم در آن می‌لغزد و ثابت نمی‌ماند و برای زمین بی علف و خالی استعمال می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴: ۳۴۵؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۱۷۵).

– وَ إِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ
(قلم، ۵۱)

آیه خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید که نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را از تو می‌شنوند تو را با چشمان خود هلاک کنند، و

می‌گویند او دیوانه است. لَيْزِلُوقُونَكَ از ماده زلق به معنی لغزیدن و بر زمین افتادن است و کنایه از هلاکت و نابودی می‌باشد.

در تفسیر این آیه نظرات گوناگونی آمده است: مراد از ازلاق به ابصار- به طوری که اغلب مفسرین گفته‌اند- چشم زدن است، که خود نوعی از تاثیرات نفسانی است و دلیلی عقلی بر نفی آن وجود ندارد، بلکه حوادثی دیده شده که با چشم زدن منطبق است، و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده، و علتی بر انکار آن نیست و منظور این است که دشمنان به هنگامی که آیات با عظمت قرآن را از تو می‌شنوند، به قدری خشمگین و ناراحت می‌شوند، و با عداوت به تو نگاه می‌کنند که گویی می‌خواهند تو را با چشم‌های خود بر زمین افکنند و نابود کنند! و در توضیح این معنی جمعی افزوده‌اند که آن‌ها می‌خواهند از طریق چشم زدن که بسیاری از مردم به آن عقیده دارند و می‌گویند در بعضی از چشم‌ها اثر مرموزی نهفته است که با یک نگاه مخصوص ممکن است طرف را بیمار یا هلاک کند، تو را از بین ببرند. بعضی دیگر گفته‌اند که این کنایه از نگاه‌های بسیار غضب‌آلود است و معنای آیه این است که وقتی ذکر را یعنی قرآن را از تو می‌شنوند با نظری سرشار از کینه و خشم به تو نظر می‌کنند، به طوری که می‌خواهند با همان نگاه تیزشان تو را بکشند مثل این که گفته می‌شود فلان کس آن چنان بد به من نگاه کرد که گویی می‌خواست مرا با نگاهش بخورد یا بکشد! و تفسیر دیگری که برای این آیه به نظر می‌رسد شاید اینکه قرآن می‌خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته‌های دشمنان اسلام وجود داشت با این بیان ظاهر سازد، اینکه آن‌ها وقتی آیات قرآن را می‌شنوند آن قدر مجذوب می‌شوند و در

برابر آن اعجاب می‌کنند که می‌خواهند تو را چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر اموری است که بسیار اعجاب‌انگیز می‌باشد) اما در عین حال می‌گویند: تو دیوانه‌ای، دیوانه و پریشان‌گویی کجا و این آیات اعجاب‌انگیز جذاب و پرنفوذ کجا، که به راستی شگفت‌آور است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۶۴۹-۶۴۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۴: ۴۲۶-۴۲۵).

استهزاء: اصل در این ماده مطلق تحقیر و اهانت با گفتار یا عمل است، استهزاء طلب تحقیر است به هر وسیله‌ای باشد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۱: ۲۵۶) و از ریشه هزه و هزو بمعنی مسخره کردن و ریشخند کردن است که حکایت از استخفاف مسخره شده دارد، و استهزاء نیز بمعنی مسخره کردن است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۱۵۴؛ مهیار، ۱۳۷۰: ۶۹).

– وَقَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (نساء، ۱۴۰)

مفسرین در شان نزول این آیه گفته‌اند چون منافقین با یهودیان و کافرین می‌نشستند و به قرآن طعن می‌زدند و آیات قرآن را مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دادند و در مسلمانی مسلمانان عیب جوئی می‌کردند خدای متعال این آیات را نازل گرداند و آن‌ها را نهی فرمود (امین، ۱۳۶۱، ج ۴: ۱۹۵). دلالت آیه بر این است که همنشینی با کفار، هنگامی که آیات خدا را می‌شنوند اما کفر می‌ورزند و دین را مورد مسخره قرار می‌دهند صحیح نیست چرا که مجالست با ایشان در حالی که کارشان کفر و استهزای آیات الهی است، همانندی با آنان است. در بحث کفر توضیح بیشتری در

مورد آیه خواهد آمد.

- وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
(انفال، ۳۱)

این آیه حکایت کلام مشرکین است، که استهزاء و اهانت ایشان را به آیات خدا و بی‌اعتنایی آنها را نسبت به مقام رسالت می‌رساند. گر چه واژه استهزاء در آیه نیامده است اما سیاق و بفت آیه دلالت بر انفعال استهزاء پس از شنیدن آیات الهی دارد و معنای آیه این است که وقتی آیات ما که تردیدی در آن نیست و از ناحیه ما است، بر ایشان تلاوت می‌شود، می‌شنوند و درک می‌کنند با این حال لجاجت و عناد به خرج داده و از در توهین به امر آن، و بی‌اعتنایی به امر رسالت ما گفتند خیلی خوب شنیدیم، و فهمیدیم که این حرف‌ها که برای ما می‌خوانی هیچ حقیقتی ندارد، حقیقتش همان خرافات عهد قدیم و همان افسانه‌های پیشینیان است، ما هم اگر بخواهیم می‌توانیم مثل آن را بیافیم، اما ما به امثال این گونه مطالب خرافی اعتنایی نداریم. این سخن را در حالی می‌گفتند که بارها به فکر مبارزه با قرآن افتاده، و از آن عاجز گشته بودند، آن‌ها به خوبی می‌دانستند که توانایی بر معارضه با قرآن ندارند، ولی از روی تعصب و کینه‌توزی و یا برای اغفال مردم و مسخره کردن می‌گفتند این آیات مهم نیست ما هم مثل آن را می‌توانیم بیاوریم اما هیچگاه نیاوردند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۵۲؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۸۷).

- وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنْفَا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (محمد، ۱۶)

سیاق این آیه طبق سیاق آیات قبلی جریان یافته است و در آن متعرض حال کسانی شده که منافق و بیمار دلند، و بعد از ایمان به کفر برمی‌گردند و گرچه واژه استهزاء در این آیه به کار نرفته است اما مفسران معنای آیه را حمل بر استهزاء کرده‌اند. در آیه مورد بحث می‌گوید: گروهی از آنان نزد تو می‌آیند، به سخنانت گوش فرا می‌دهند، اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند به مؤمنانی که خداوند به آن‌ها علم و دانش بخشیده از روی استهزاء و تحقیر می‌گویند: این مرد الان چه گفت؟! تعبیر آن‌ها در مورد شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سخنان پر محتوای آن حضرت به قدری زشت و زننده و تحقیرآمیز بود که نشان می‌داد آن‌ها اصلاً به وحی آسمانی ایمان نیاورده‌اند.

آنفا از ماده انف به معنی بینی است، و از آنجا که بینی در صفحه صورت انسان برجستگی خاصی دارد این کلمه درباره افراد شریف یک قوم به کار می‌رود، و نیز در مورد زمان مقدم بر زمان حال این تعبیر به کار رفته، همانگونه که در آیه مورد بحث آمده است و معنای آن لحظه‌ای قبل از این لحظه است. و مراد از گوش دادنشان به رسول خدا گوش دادن به قرآن خواندن آن جناب و بیاناتی است که در اصول معارف و احکام دین داشته است. و استفهام در جمله ما ذا قالَ آنفاً به قول بعضی برای به دست آوردن حقیقت مطلب است، چون آن‌ها غرق در کبر و غرور و پیروی هواهای خود بودند و این هواها نمی‌گذاشت سخن حق را بفهمند، بعضی هم گفته‌اند استفهام به منظور استهزاء است و بعضی گفته‌اند برای تحقیر است، گویی سخن حق در نظرشان پر از اباطیل بوده و اصلاً معنای درستی نداشته است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸:

۳۵۶-۳۵۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱: ۴۴۷).

لعب: بازی ضد جدّ و آن قول یا فعلی است که منظور مفید و عقلانی و مقصد صحیحی از آن قصد نشده است و شخص عاقل به آن رغبت و تمایلی ندارد (مصطفوی، ج ۱۰: ۱۹۷). اصل آن از لعاب بمعنی آب دهان است یعنی آب دهانش جاری شد بعضی علت تسمیه را این جهت گفته اند که لالعاب بر غیر جهت حق می-رود مثل آب دهان کودک. در قرآن گاهی مراد از آن کارهای خلاف شرع و معاصی و خارج از مقصد صحیح خدائی که به بازی و باطل و عبث تشبیه شده‌اند، است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۹۱).

بازی کردن، شوخی کردن، کاری را به قصد لذت یا تفریح انجام دادن، کاری بیهوده انجام دادن، به بازیچه شمردن و سبک و خوار کردن نیز از معانی لعب برشمرده شده است (مهیار، ۱۳۷۰: ۷۵۶).

ما یأتیهم من ذکرٍ من ربهم مُحدَثٍ إِلَّا اسْتَمْعَوْهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ (انبیاء، ۲)

جمله إِلَّا اسْتَمْعَوْهُ استثنایی است مفرغ یعنی مستثنی منه آن ذکر نشده، که آن را از همه احوال آنان استثنا می‌کند، جمله استمعوه حال، و جمله وَ هُمْ یَلْعَبُونَ حال از ضمیر جمع در استمعوه است (صافی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۷: ۴).

این آیه به منزله تعلیلی است برای جمله وَ هُمْ فِی غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ در آیه قبلی و نشانه‌های اعراض و روی گردانی آن‌ها را به این صورت بیان می‌کند هر ذکر و یادآوری تازه پروردگار که به سراغ آن‌ها بیاید با شوخی و بازی و لعب به آن گوش فرا می‌دهند! هرگز نشده است که در برابر سوره یا آیه، و سخن بیدارکننده‌ای از ناحیه

پروردگار، به طور جدی با آن برخورد کنند، ساعتی در آن بیندیشند و حد اقل احتمال بدهند که این سخن در حیات و سرنوشت آن‌ها اثر دارد؛ آن‌ها نه به حساب الهی فکر می‌کنند و نه به هشدارهای پروردگار، چون اگر در غفلت و روی گردان نبودند در هنگام شنیدن ذکر به لهو و لعب نمی‌پرداختند، بلکه خود را برای شنیدن آن آماده می‌کردند.

و معنای آیه این است که هیچ ذکر جدیدی به وسیله نزول از آسمان، و ابلاغ رسول به ایشان در هیچ حالی از احوال نمی‌رسد مگر اینکه ایشان در حال لهو و لعب هستند، و اگر آن ذکر را می‌شنوند در آن حال می‌شنوند، و معنا این است که احداث ذکر و تجدید آن هیچ اثری در آنان نمی‌گذارد، و از اشتغال به لعب دنیا بازمان نداشته، متوجه ما و رای آن نمی‌کند. و این تعبیر کنایه است از اینکه ذکر در هیچ حالی در آنان مؤثر نمی‌افتد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴: ۳۴۶-۳۴۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۳۵۴).

استکبار: از دیگر انفعالات منفی «سمع» استکبار است که در قرآن چنان بر آن تأکید شده است که گویی اصلی‌ترین ویژگی کافران و منکران است و شخص متکبر و مغرور و گستاخ صاحب همه خصلت‌های منفی است (ایزوتسو، ۱۳۶۰: ۱۷۷). استکبار از ریشه کبر و اصل در معنای کبر بزرگی گفته شده است. استکبار آنست که اظهار بزرگی و تکبر کند با آنکه اهلش نیست یعنی خود بزرگ بین و متکبر شدن (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۷۳-۷۴؛ مهیار، ۱۳۷۰: ۶۴). کبر و تکبر و استکبار معنایی نزدیک به هم دارند و حالتی را گویند که اختصاص به انسان از اعجاب به نفس خود و خود را

بزرگ دیدن نسبت به دیگران، دارد (راغب، ۱۴۱۲: ۶۹۷).

- وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ؛ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (جائیه، ۷-۸)

ویل به معنای هلاکت، و افاک مبالغه از افک است که به معنای کسی است که بسیار دروغ می‌گوید، و گاه به کسی که دروغ بزرگ می‌گوید هر چند زیاد هم نباشد گفته شده است. و کلمه ائیم مشتق از اثم است که به معنای گناه و نافرمانی است، و معنای آیه این است که هلاکت و مرگ بر هر دروغگوی گناهکار. آیه بعد صفت هر افاک ائیم است. کلمه ثم تاخر رتبی را می‌رساند، و معنای استبعاد را می‌فهماند. و کلمه یصر مضارع از اصرار است که به معنای ملازمت و دست برداشتن از فعلی است. و معنای جمله این است که: افاک ائیم آیات خدا را- که همان آیات قرآنی است- می‌شنود که برایش می‌خوانند، و باز هم از کفر خود دست برداشته، هم چنان در برابر حق مقاومت و گردنکشی می‌کند، و در مقابل آن خاضع نمی‌گردد و بر اثر تکبر همواره اصرار بر مخالفت دارد، مثل اینکه اصلاً این آیات را نشنیده است، به این ترتیب آلودگی به گناه و دروغ، و همچنین کبر و خودبینی سبب می‌شود که این همه آیات را نشنیده گیرد و خود را به نشنیدن زند، پس تو او را به عذابی دردناک بشارت بده که این ها گروهی هستند که سخنان الهی با انواع دلائل توحیدی و مواعظ و اندرزها را می‌شنوند ولی در آن ها اثر نمی‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۲۴۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱: ۲۳۷-۲۳۶).

- وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشْرُهُ بِعَذَابٍ

أَلِيم (لقمان، ۷)

این آیه به گروهی که دنبال سخنان باطل می روند اشاره کرده، و عکس العمل آن ها برابر آیات الهی را با عکس العملشان در برابر لهُو الحدیث مقایسه می کند و می گوید: هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند، گویی آیات ما را نشنیده، گویی اصلاً گوش هایش سنگین است و اصلاً هیچ سخنی را نمی شنود و در پایان، کیفر دردناک چنین کسی را اینگونه بازگو می کند که او را به عذاب دردناک بشارت ده.

تعبیر به وَلَّى مُسْتَكْبِرًا اشاره به این است که رویگرداندن او تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوس هایش نیست، بلکه از این هم فراتر می رود و انگیزه استکبار و تکبر در برابر خدا و آیات خدا که بزرگترین گناه است در عمل او نیز وجود دارد. جالب این که نخست می گوید: آن چنان بی اعتنایی به آیات الهی می کند که گویی اصلاً آن را نشنیده و کاملاً بی اعتنا از کنار آن می گذرد و سپس اضافه می کند که نه تنها این آیات را نمی شنود، گویی اصلاً کر است و هیچ سخنی را نمی شنود! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۱۷-۱۸)

تولیه: یکی دیگر از واکنش های منفی «سمع» رویگردانی از حق و پشت کردن از آن است. اصل در ماده ولی وقوع چیزی است و رای چیز دیگر با رابطه چه خوب و چه بد بین آن ها و این ورا بودن اعم از جلو یا پشت است. تولیه در باب تفعیل قرار دادن چیزی و رای چیز قبلی آن است و برگرداندن صورت از سمتی که قبلاً در آن بوده است به سمت مخالف آن؛ تعبیر وَلَّى یعنی نفس خود را در جهت نافرمانی و استکبار

قرار داد و به آن پشت کرد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۳: ۲۰۴ و ۲۰۶).

– إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُكِّوا مُدْبِرِينَ (نمل، ۸۰)

آیه در بیان این حقیقت است که اگر آن‌ها این حق مبین را پذیرا نمی‌شوند، و سخنان گرم تو در قلب سرد آن‌ها اثر نمی‌کند جای تعجب نیست چرا که تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی! مخاطب تو زندگانند، آن‌ها که روحی زنده و بیدار و حق طلب دارند، نه مردگان زنده‌نما که تعصب و لجابت و استمرار بر گناه، فکر و اندیشه آن‌ها را تعطیل کرده است. گوش‌های آن‌ها کراست و نمی‌توانی سخن خود را به آن‌ها برسانی، مخصوصاً هنگامی که پشت کنند و از تو دور شوند. زیرا اگر حقیقتاً نزدیک تو بودند، ممکن بود سر در گوش آن‌ها بگذاری و سخن گویی و کمی از امواج صوت تو در سامعه سنگین آن‌ها منعکس گردد اما آن‌ها کرانی هستند که رو بر تافته و مرتباً دور می‌شوند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۵۵۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۵۴۰). این کفار مانند انسان‌های کوری هستند که پشت کرده‌اند و در اثر لجابت و کبر و تعصب و بسیاری از صفات و اخلاق نکوهیده، از صفات حمیده انسانی بی‌نصیب گردیده و گوش دلشان کرا شده اصلاً سخن حق را نمی‌شنوند تا اینکه قبول یا رد نمایند (امین، ۱۳۶۱، ج ۹: ۳۶۵).

– فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُكِّوا مُدْبِرِينَ (روم، ۵۲)

در این آیه کافرین را به مردگان تشبیه نموده زیرا آنان از آن روح ایمانی که در مومنین پدید گردیده خود را بی‌نصیب گردانیده‌اند، این است که از آن حیات حقیقی محرومند و در اثر فقدان آن روح حقیقی گوش و چشم روحانی آن‌ها کور و کور

گردیده نمی‌توانند کلام حقّانی را بشنوند و نه آثار رحمت الهی را ببینند زیرا شرط اول برای درک حقیقت داشتن قلبی آماده و پذیرا، و چشمی بینا و گوش‌شنوا است، ولی اگر تمام انبیاء و اولیاء جمع شوند و همه آیات الهی را به گوش کسی که حس تشخیص و درک حقیقت را بر اثر کثرت گناه و لجاجت و عناد از دست داده، بخوانند، در او اثر نخواهد کرد! خصوصاً ناشنویانی که پشت کرده و در حال فرار کردن هستند که حتی فریادهای شدیدی که به هنگام نزدیک بودن ممکن است در آن‌ها اثر کند، در اینجا بی‌اثر می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۴۷۷؛ امین، ۱۳۶۱، ج ۱۰: ۱۱۸).

این نکته مورد توجه است که هر کس حجت‌های حق را چه از آیات آفاق باشد و چه از آیات انفس، با سلامت عقل تعقل کند و آن‌گاه با ایمان و انقیاد تسلیم آن شود نه اینکه رو بگرداند و پشت کند، چنین کسی از مردگان و از مهر شدگان، که خدا بر گوش و چشمشان مهر نهاده نیست. بعضی مراد از سماع در این آیات را هدایت دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵: ۵۵۹).

وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ كَىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَآبِ أَلِيمٍ (لقمان، ۷)

در این آیه آن کسی را که خریدار لهُو الحدیث است، توصیف می‌کند که چون بر این خریدار لهُو الحدیث آیات قرآنی ما قرائت می‌شود، پشت می‌کند، و از آن رو می‌گرداند و استکبار می‌ورزد، مثل اینکه اصلاً آن را نشنیده باشد، گویی کر است، پس تو او را به عذابی دردناک بشارت ده. کلمه وقر به معنای بار سنگین است، و

مراد از وقر در گوش بودن این است که گویا چیزی به گوش هایش بسته که از شنیدن جلوگیری می‌کند و کنایه از کوری است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۳۱۴). از جمله صفات نکوهیده‌ای که در این آیه برای آن کسی که دنبال سخنان باطل می‌رود بیان می‌نماید این است که وقتی آیات الهی بر وی خوانده می‌شود از روی تکبر پشت می‌کند و بی‌اعتنایی می‌نماید و مثل کسی وانمود می‌کند که اصلاً نشنیده در صورتی که می‌شنود گویا در دو گوش او سنگینی و ثقلت است. و با بشارت به عذاب الیم این نکته را یاد آوری می‌کند که انسان خودش با اعمال و کردار ناشایسته عذاب سخت جهنم را بر خود مهیا می‌گرداند و خود را از فیوضات و رحمت‌های غیر متناهی حق تعالی محروم می‌گرداند (امین، ۱۳۶۱، ج ۱۰: ۱۲۸).

– یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (انفال، ۲۰)

این آیه خطاب به مومنین است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا و رسول او را اطاعت کنید و از او اعراض و پشت نکنید در حالی که شما کلام او را می‌شنوید، و اشاره به این است که خدای تعالی به شما تفضلاً گوش شنوا عطا کرده که شما آیات قرآن را به گوش سر بشنوید و به گوش دل استماع نمائید و حقانیت آن را بفهمید (امین، ۱۳۶۱، ج ۵: ۳۶۹). جمله لا تولوا عنه تاکید اضافه‌ای است در راستای اطاعت که هیچگاه از اطاعت فرمان او روی گردان نشوید در حالی که سخنان او و اوامر و نواهی را می‌شنوید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۲۱) پس این رویگردانی در برابر اطاعت، انفعالی است که امکان وقوع دارد.

اعراض: رویگردانی یکی دیگر از انفعالات منفی سمع است. اصل واحد در ماده

عرض قرار دادن چیزی در نگاه و منظر است برای هر منظوری که باشد معامله یا جلب توجه و رغبت یا تعظیم یا ایجاد مانع و یا دیگر اغراض؛ اعراض که اغلب با حرف عن به کار برده می شود دلالت بر انصراف و رویگردانی دارد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۹۳-۹۲).

- وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (انفال، ۲۳)

این جمله‌ها درباره کسانی است که بارها سخنان حق را شنیده‌اند و آیات روح پرور قرآن به گوش آن‌ها رسیده و محتوای عالی آن را فهمیده‌اند ولی باز بر اثر تعصب و لجاجت در مقام انکار بر آمدند. آیه در بیان این است که خداوند هیچگونه مضایقه در دعوت آن‌ها به سوی حق ندارد اگر آن‌ها آمادگی می‌داشتند و خدا از این نظر خیر و نیکی در آن‌ها می‌دید حرف حق را به هر صورت بود به گوش آن‌ها می‌رسانید اما چون دروغ می‌گویند و بهانه می‌گیرند و هدفشان شانه خالی کردن از زیر بار حق است حتی اگر با این حال خداوند خواسته آن‌ها را بپذیرد و سخنان حق را بیش از این به گوش آن‌ها بخواند باز روگردان می‌شوند و اعراض می‌کنند و دعوت حق را نمی‌شنوند و قبول نمی‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۲۳؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۵۲)

إسماع و شنیدن اضافه بر جریان طبیعی شنیدن صدا محتاج به توجه خاص است ولی آنان اقبال و تمایل و به این سماع ندارند و نه تنها علاقمند به شنیدن حقایق نیستند، اگر هم بشنوند توجه و اقبالی پیدا نکرده، و انصراف و ادبار پیدا کرده، و به کلی اعراض می‌کنند (مصطفوی، ج ۹: ۳۱۴).

- بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (فصلت، ۴)

دو کلمه بشیرا و نذیرا دو حال از کتاب در آیه قبلی این آیه است که بیانگر تاثیر عمیق تربیتی قرآن است. قرآن این دو اصل تربیتی را دوش به دوش یکدیگر در بیشتر آیاتش پیش می‌برد، مؤمنین را بشارت و مژده می‌دهد به درجات عالی و نعمت‌های بهشتی که به پاداش اعمال نیکو نصیب آنان خواهد گردید و دیگر آن که کفار را از عذاب و شکنجه جهنمی که در کیفر اعمال بدشان گرفتار می‌گردند انذار می‌دهد. اما آن‌هایی که از استماع قرآن اعراض نموده و رو بر گردانیده‌اند نمی‌شنوند و گوش دلشان در اثر اعراض فاسدشان کر گردیده است و مراد از نشنیدن بیشتر مردم، به قرینه اعراضشان، نشنیدن به سمع قبول است، نه اینکه گوششان نمی‌شنیده است بلکه گوش شنوا ندارند، گویی کردند و هیچ نمی‌شنوند، گوش ظاهرشان سالم است، ولی روح شنوایی و درک حقایق را از محتوای کلام از دست داده‌اند زیرا کسی که روی دلش از خدا برگشته و رو به طبیعت آورده و تمام همتش منصرف به امور مادی و حظوظ نفسانی گردیده واقعا از استماع سخنان حَقَّانِی کر می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷: ۵۴۶؛ امین، ۱۳۶۱، ج ۱۱: ۳۱۱).

تحریف: حرف هر چیز طرف آنست مثل حرف شمشیر، حرف کشتی، حرف کوه و متحرّف کسی است که به یک جانب میل می‌کند. تحریف به یک طرف بردن چیزی و قرار گرفتن آن در گوشه‌ای و خارج کردن از موضع و عدول از جایگاهش است و تحریف در قرآن تغییر کلمه‌ای از معنای به معنای دیگر است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۲۰-۱۲۱؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۲۱۰). تحریف کلام آن است که آن را بر طرفی

از احتمال قرار دهند که حمل آن بر دو وجه ممکن باشد و کلمات و جملات خارج از آن چه برای آن وضع شده اند قرار گیرند (راغب، ۱۴۱۲ق: ۲۲۸؛ مصطفوی، ج ۲: ۱۹۹).

– أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (بقره، ۷۵)

از سیاق آیات، این معنا به دست می آید که در ابتدای ظهور پیامبر اسلام انتظار می رفت که قوم یهود پیش از دیگران با ندای اسلام لبیک گویند چرا که آن ها به خلاف مشرکان اهل کتاب بودند، به علاوه صفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را نیز در کتاب های خود خوانده بودند یهودیان عصر بعثت، در نظر کفار، و مخصوصا کفار مدینه، که همسایگان یهود بودند، از پشتیبانان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) شمرده می شدند، چون یهودیان، علم دین و کتاب داشتند، و لذا امید به ایمان آوردن آنان بیشتر از اقوام دیگر بود، و همه، توقع این را داشتند که فوج فوج به دین اسلام در آیند، و دین اسلام را تایید و تقویت نموده، نور آن را منتشر، و دعوتش را گسترده سازند. ولی قرآن می گوید: شما چگونه انتظار دارید که این قوم به دستورات آئین شما ایمان بیاورند، با اینکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهم و درک آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند آیا انتظار دارید که یهود بدین شما ایمان بیاورد، در حالی که یک عده از آنان بعد از شنیدن آیات خدا، و فهمیدنش، آن را تحریف کردند، و کتمان حقایق و تحریف کلام خدا رسم دیرینه این طائفه است، پس اگر می بینید که امروز سخنان دیروز خود

را حاشا می‌کنند، خیلی تعجب نکنید. با سابقه بدی که آن‌ها دارند انتظار شما مورد ندارد، چرا که گاهی صفات و روحيات انحرافی یک جمعیت، سبب می‌شود که با تمام نزدیکی به حق از آن دور گردند. اگر می‌بینید آن‌ها تسلیم بیانات زنده قرآن و اعجاز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نمی‌شوند نگران نباشید، این‌ها فرزندان همان کسانی هستند که به عنوان برگزیدگان قوم همراه موسی به کوه طور رفتند و سخنان خدا را شنیدند و دستورهای او را درک کردند، و به هنگام بازگشت، آن‌ها را تحریف نمودند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۲۱-۳۲۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۱۳-۳۱۴).

عصیان: نافرمانی و خروج از طاعت را گویند معصیت نیز بمعنی عصیان است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۲) از ماده عصى و اصل در آن آنچه که مقابل تبعیت قرار می‌گیرد است یعنی عدم و ترک تبعیت، که تبعات و اثراتی به آن ملحق خواهد شد پس عصیان عبارت از نافرمانی و ترک پیروی کردن بوده، و نتیجه آن فسق و عدوان است و در مقابل اطاعت و فرمانبرداری است (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۸: ۱۵۹).

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَسْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (بقره، ۹۳)

در آیه مورد بحث سندی بر بطلان ادعای بنی اسرائیل ذکر کرده، مساله پیمان کوه طور را به میان می‌کشد و می‌گوید: ما از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان قرار دادیم و به شما گفتیم دستوراتی را که می‌دهیم محکم بگیرید و درست بشنوید اما آن‌ها گفتند شنیدیم و مخالفت کردیم و دل‌های آن‌ها به خاطر کفرشان با محبت

گوساله آبیاری شده بود و شرک و دنیا پرستی که نمونه آن عشق به گوساله طلایی سامری بود در تار و پود قلبشان نفوذ کرد، و در سراسر وجودشان ریشه دواند، و به همین دلیل خدا را فراموش کردند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۵۱).

در اینجا سمع مطلق شنیدن منظور است و به معنی شنوایی و شنیدن است خواه از جهت مادی و محسوس باشد و یا معنوی. شنیدن مطلق اگر قسمت محسوس و ظاهری باشد با أخذ و حفظ و ضبط ظاهری سازگار و توأم می‌شود. و اگر قسمت باطنی و روحانی باشد با أخذ و ضبط روحی و معنوی و با سمع قلبی توأم خواهد شد. حال جمله قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا شاید به این معنی نیست که آن‌ها این سخن را به زبان جاری کردند، بلکه ظاهراً منظور این است که آن‌ها با عمل خود این واقعیت را نشان دادند، و این یک نوع کنایه است که در سخنان روزمره نیز دیده می‌شود. پس سماع و عصیان اشاره است به پاسخ دستور الهی، و منظور تحقق شنیدن است، ولی در مقام عمل و نتیجه وقوع عصیان می‌باشد و محبت و علاقه شدید روحی به آن عجل پیدا کردن، و آن را معبود خود قرار دادن اشاره است به منتهی درجه عصیان و خلاف آنان که حتی از مرحله عمل هم بالاتر رفته، و محبت و نفوذ تعلق به عجل، در مقابل عبودیت و بندگی خداوند متعال قرار گرفته است (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۵۱).

– مِنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالْسِتِّهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَ أَنْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء، ۴۶)

این آیه به دنبال آیات قبلی آن صفات جمعی از دشمنان اسلام را تشریح می‌کند و به گوشه‌ای از اعمال آن‌ها اشاره می‌نماید. نخست می‌گوید: یکی از کارهای آن‌ها، تحریف حقایق و تغییر چهره دستورهای خداوند بوده است، جمعی از یهودیان سخنان را از محل خود تحریف می‌نمایند این تحریف ممکن است جنبه لفظی داشته باشد و یا جنبه معنوی و عملی، اما با توجه به جملات بعدی شاید منظور از تحریف در اینجا همان تحریف لفظی و تغییر عبارت است، زیرا به دنبال این جمله می‌فرماید که گفتند ما شنیدیم و مخالفت کردیم یعنی بجای اینکه بگویند سمعنا و اطعنا (شنیدیم و فرمانبرداریم) می‌گویند شنیدیم و مخالفت کردیم و امر تو را مخالفت کردیم، و این درست به سخن کسانی می‌ماند که گاهی از روی مسخره و استهزاء می‌گویند: از شما گفتن و از ما گوش نکردن! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۴۰۴). بعضی گفته‌اند منظور این است که به زبان می‌گویند شنیدیم و در دل می‌گویند مخالفت کردیم (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۵: ۱۷۱).

بنابراین به صراحت اعتراف و اظهار می‌کنند که ما کلمات و سخنان و دستورهای تو را که نسبت به خداوند داده می‌شود، شنیدیم ولی هنوز نمی‌توانیم در مقابل آیین خودمان که یهودیت است، آن‌ها را از صمیم قلب پذیرفته و از آن‌ها اطاعت کنیم، بلکه آن‌ها را شنیده و آگاهی پیدا می‌کنیم، ولی از آن‌ها پیروی نکرده و در مقابل نافرمانی و مخالفت داریم. و این مخالفت و عصیان برای افرادی که ایمان حقیقی پیدا نکرده‌اند، امر طبیعی است (مصطفوی: ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۴۰۱).

کفر: اصل در ماده کفر ردّ و انکار و عدم اعتنا به چیزی و در لغت به معنی پوشاندن

شیء است. شب را کافر گویند زیرا که اشخاص را می پوشاند و زارع را کافر گویند به این دلیل که تخم را در زمین می پوشاند. کفر نعمت پوشاندن آن است با ترک شکر و بزرگترین کفر انکار وحدانیت خداوند یا دین یا نبوت است. کفر در شریعت عبارت است از انکار آنچه خدا معرفت آن را واجب کرده از قبیل وحدانیت خدا و معرفت پیامبرش و آن چه پیامبر آورده است از ارکان دین و هر که یکی از این ها را انکار کند کافر است. کافر در عرف دین به کسی گفته می شود که وحدانیت یا نبوت یا شریعت یا هر سه را انکار کند، در نهایت کافر کسی است که اصول یا ضروری دین را انکار کند (مصطفوی، ج ۱۰: ۷۹؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۲۲؛ راغب، ۱۴۱۲ق: ۷۱۴).

نقش مفهوم کفر در اغلب آیات قرآن از جمله آیاتی که مربوط اخلاق و رفتار و شخصیت آدمی ست، جریان دارد و اغلب اوقات به عنوان متضاد ایمان به کار می رود (ایزوتسو، ۱۳۶۰: ۱۴۸-۱۴۹)، و در انفعالات منفی «سمع» نیز یکی از مهم ترین این نقوش را داراست:

– وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (نساء، ۱۴۰)

در باره شأن نزول این آیه چنین نقل شده که جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان یهود می نشستند، جلساتی که در آن نسبت به آیات قرآن کفر ورزیده و استهزاء می شد، آیه فوق نازل گشت و عاقبت شوم این عمل را که جمع منافقان و کافران در جهنم است روشن ساخت. و به مسلمانان هشدار می دهد که در قرآن به شما دستور

داده شده که هنگامی که می شنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می‌ورزند و استهزاء می‌کنند با آن‌ها ننشینید تا از این کار صرفنظر کرده، به مسائل دیگری بپردازند. برخی گفته‌اند: یعنی تا به ایمان برگردند و دست از کفر و استهزاء بردارند. پس آیه دلالت دارد بر اینکه همنشینی با کفار، هنگامی که آیات خدا را می‌شنوند اما کفر می‌ورزند و دین را مورد مسخره قرار می‌دهند، صحیح نیست چرا که هر گاه با ایشان مجالست کنید، در حالی که کارشان کفر و استهزای آیات الهی است، شما نیز مثل ایشان هستید، و نتیجه این کار را چنین بیان میکند که اگر شما در اینگونه مجالس شرکت کردید همانند آن‌ها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آن‌ها است (إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ) زیرا با اینکه قدرت بر انکار و مخالفت دارید، با ایشان مخالفت نمی‌کنید و از رفتار آنان کراهتی نشان نمی‌دهید و چون بر کفر ایشان راضی هستید، کافرید، زیرا رضایت بر کفر، خود کفر است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۷۱-۱۷۲؛ طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۶: ۱۰۲).

نتیجه

سمع و شنیدن در ایمان به پروردگار عالمیان و در بحث‌های قرآنی باب بسیار مهمی است. شنیدن دریچه ورود است و بسیاری از ادراکات و ارتباط‌های انسان از دروازه شنیدن دریافت می‌شود. پیام‌ها و دستورات الهی از طریق پیامبر که نقش‌گیرنده واسطه بین خدا و انسان را داراست به بندگان می‌رسد و انسان از طریق این‌گیرنده امواجی که خدای متعال برایش می‌فرستد را توسط گوش خود که یکی از مهمترین مجاری ادراکی است دریافت می‌کند.

برای تقویت شنیدن دورنی پیامبران و معلمان الهی بشر تلاش های بسیاری نمودند اما هریک از مخاطبان بر اساس ویژگی ها و صفات درونی خود پاسخ های متفاوتی به این تلاش ها دادند، این پاسخ ها که در آیات قرآن بیان شده است، در دو بخش انفعالات مثبت و منفی جمع بندی می شود.

با دقت در آیات روشن می شود که شنیدن با عکس العمل و انفعالات منفی مطرح شده در قرآن مراحل دارد: گاهی انسان تنها الفاظ و عباراتی را می شنود بدون اینکه در مفهوم آن ها بیندیشد، و گاه انسان حاضر به شنیدن الفاظ و سخنان بوده ولی هیچ گاه تصمیم به عمل ندارد و گاه وضع به گونه ای است که حس تشخیص نیک و بد از انسان چنان سلب شده که حتی اگر گوش فرا دهد مطلب حق را درک نمی کند که این خطرناک ترین مرحله است.

با توجه به مطالب مورد بحث در این نوشتار، انفعالات منفی و عکس العمل هایی که انسان های خفته نسبت به سخنان پیامبر و کلام الهی از خود بروز داده اند و موجب سقوط و شقاوت انسانی است و در آیات قرآن مطرح شده اند، عبارتند از:

- لغو: هر چیزی است که اصل و ریشه ای نداشته باشد، و در کلام به معنای آن گفتاری است که معنا نداشته باشد. بعضی انسان ها وقتی کلام جذاب و پر محتوای خداوند می شنوند، سر و صداهای بی معنا در می آورند و سخنان بیهوده می گویند تا نه خودشان و نه دیگران آیات قرآن را نشنوند.

- ازلاق به ابصار: ازلاق به معنای زلل و لغزش و سقوط است. بعضی از انسان ها هنگامی که آیات قرآن را می شنوند خشمگین و ناراحت می شوند و با نظری سرشار

از کینه و خشم به دعوت کننده حق نظر می‌کنند، به طوری که می‌خواهند او را با چشم‌های خود بر زمین افکنند و نابود کنند و با نگاه تیزشان او را بکشند.

- استهزاء: مطلق تحقیر و اهانت با گفتار یا عمل و مسخره کردن به هر وسیله‌ای است. بعضی از انسان‌ها آیات قرآن را می‌شنوند اما مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دهند و کلام‌هایی از روی تمسخر و اهانت می‌گویند.

- لعب: بازی کردن، شوخی کردن، کاری را به قصد لذت یا تفریح انجام دادن، به بازیچه شمردن و سبک و خوار کردن از معانی لعب برشمرده شده است. بعضی از انسان‌ها هر ذکر و یادآوری تازه پروردگار را که می‌شنوند با شوخی و بازی و لعب با آن برخورد می‌کنند و این ذکر هیچ اثری در آنان نمی‌گذارد و همین به بازی گرفتیشان سبب می‌شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند.

- استکبار: یکی دیگر از انفعالات منفی سمع استکبار و اظهار بزرگی نمودن بدون اهلیت و خود بزرگ بین و متکبر شدن است. در قرآن این مفهوم چنان بسیار بیان شده است که گویی اصلی‌ترین ویژگی کافران و منکران است و شخص متکبر و مغرور و گستاخ صاحب همه خصلت‌های منفی است. بعضی از انسان‌ها آیات الهی را که برایشان خوانده می‌شود را می‌شنوند اما در برابر حق مقاومت و گردنکشی می‌کنند، و در مقابل آن خاضع نمی‌گردند و بر اثر تکبر همواره اصرار بر مخالفت دارند، مثل اینکه اصلاً این آیات را نشنیده‌اند، و در آن‌ها اثری نخواهد داشت؛ آن قدر تکبر و غرور در وجود آن‌ها قوی است که ممکن است هیچگاه توانمندی شنیدن حقیقی نیابند و به خاطر استکبارشان کاملاً رویگردان شوند.

- توله: یکی دیگر از انفعالات سمع رویگردانی از حق و پشت کردن از آن و نفس خود را در جهت نافرمانی قرار دادن است. کسانی که که روحی زنده و بیدار و حق طلب ندارند و مردگان زنده نمایند و فکر و اندیشه آن‌ها تعطیل شده است، آیات قرآن را که می‌شنوند چون گوش‌های آن‌ها حقیقتاً کر است، پشت می‌کنند و رو بر می‌گردانند.

- اعراض: اعراض و انصراف و رویگردانی یکی دیگر از انفعالات منفی سمع است. بعضی از انسان‌ها نه تنها علاقمند به شنیدن حقایق نیستند، اگر هم سخنان حق را مرتباً به گوش آن‌ها بخوانند و بشنوند توجه و اقبالی ننموده، و انصراف و ادبار پیدا کرده، و به کلی اعراض می‌کنند. آنان گوش ظاهرشان سالم است، ولی روح شنوایی و درک حقایق را از محتوای کلام از دست داده‌اند و از استماع قرآن اعراض نموده و رو بر گردانیده‌اند.

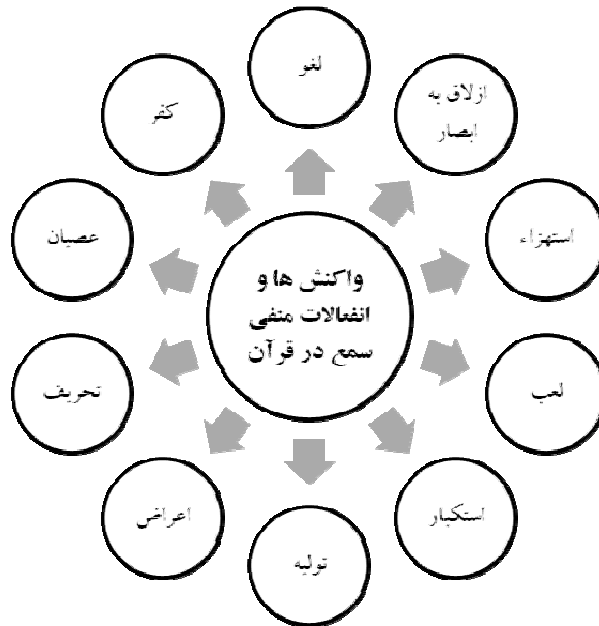
- تحریف: تحریف به یک طرف بردن چیزی و خارج کردن از موضع و عدول از جایگاهش است. تحریف کلام تغییر کلمه‌ای از معنای به معنای دیگر که آن را بر طرفی از احتمال قرار دهند که حمل آن بر دو وجه ممکن باشد، است. با اینکه گروهی از انسان‌ها سخنان خدا را می‌شنوند اما پس از فهم و درک آن را تحریف می‌کنند.

- عصیان: یکی دیگر از انفعالات بسیار منفی سمع عصیان است. عصیان عبارت از نافرمانی و خروج از طاعت و ترک پیروی کردن بوده، و نتیجه آن فسق و عدوان است و در مقابل اطاعت و فرمانبرداری به کار می‌رود. بعضی از انسان‌ها می‌شنوند و

آگاهی پیدا می‌کنند، ولی در مقام عمل، نتیجه وقوع عصیان است و از آن‌ها پیروی نکرده و در مقابل نافرمانی و مخالفت دارند و بر این عصیان خود اعتراف دارند و خود می‌گویند نافرمانی می‌کنیم.

- کفر: کفر ردّ و انکار و عدم اعتنا به چیزی است و در لغت بمعنی پوشاندن شیء است. کفر در شریعت عبارت است از انکار آنچه خدا معرفت آن را از قبیل وحدانیت خدا و معرفت پیامبرش واجب کرده است. نقش مفهوم کفر در اغلب آیات قرآن از جمله آیاتی که مربوط اخلاق و رفتار و شخصیت آدمی است بسیار مطرح شده است از جمله اینکه بعضی انسان‌ها کلام وحی و آیات قرآن را می‌شنوند اما نسبت به آن‌ها انفعال کفر را بروز می‌دهند و انکار می‌کنند.

نمودار



منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بيروت: دار صادر، چ ۳.
۳. افراشی، آریتا (۱۳۸۱ش)، اندیشه هایی در معنی شناسی (یازده مقاله)، تهران: فرهنگ کاوش، چ ۱.
۴. امین، سیده نصرت (۱۳۶۱ش)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان.
۵. ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۶۱۰ش)، ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن، مترجم: فریدون بدره ای، تهران: قلم.
۶. ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۶۱ش)، خدا و انسان در قرآن، مترجم: احمد آرام، تهران: انتشار، چ ۱.
۷. تفلیسی، حبیب بن ابراهیم (۱۳۷۱ش)، وجوه قرآن، مترجم: مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
۸. حیرّی نیشابوری، اسماعیل بن احمد (۱۳۸۰ش)، وجوه القرآن، محقق: نجف عرشی، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه.
۹. دامغانی، حسین بن محمد (۱۳۶۶ش)، الوجوه و النظائر، مصحح: اکبر بهروز، تبریز: دانشگاه تبریز، چ ۱.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم: دمشق، چ ۱.
۱۱. سعیدی روشن، محمد باقر (۱۳۸۳ش)، از متن تا معنا، حوزه و دانشگاه، شماره ۳۹.
۱۲. شعیری، حمید رضا (۱۳۸۸ش)، مبانی معناشناسی نوین، تهران: سمت، چ ۲.

۱۳. صافی، محمود بن عبد الرحیم (۱۴۱۸ ق)، الجدول فی اعراب القرآن، دمشق: دار الرشید، چ ۴.
۱۴. صفوی، کورش (۱۳۸۴ ش)، فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی، تهران: فرهنگ معاصر، چ ۱.
۱۵. صفوی، کورش (۱۳۸۵ ش)، آشنایی با معناشناسی، تهران: پژوهش‌های کیوان، چ ۱.
۱۶. صفوی، کورش (۱۳۸۷ ش)، درآمدی بر معناشناسی، تهران: سوره مهر، چ ۳.
۱۷. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴ ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰ ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، تهران: انتشارات فراهانی، چ ۱.
۱۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق)، کتاب العین، قم: هجرت، چ ۲.
۲۰. قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱ ش)، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چ ۶.
۲۱. قشیری، عبدالکریم (بی تا)، لطایف الاشارات، محقق: ابراهیم بسیونی، مصر: الهیئه المصریه العامه للکتاب، چ ۳.
۲۲. کروزی، د.ا (۱۳۸۴ ش)، معنی‌شناسی، زبان‌های دنیا: چهار مقاله در زیان‌شناسی، ترجمه کورش صفوی، تهران: سعادت، چ ۱.
۲۳. لسانی فشارکی، محمد علی، اکبری راد طیبیه (۱۳۸۶ ش)، کاربرد روش‌های معناشناسی در قرآن کریم، صحیفه مبین، شماره ۳۹.
۲۴. مختار عمر، احمد (۱۳۸۵ ش)، معناشناسی، مترجم: حسین سیدی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۲۵. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲۶. مصطفوی، حسن (۱۳۸۰ش)، تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب، چ ۱.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه، چ ۱.
۲۸. مهیار، رضا (۱۳۷۰ش)، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، بی جا: اسلامی.